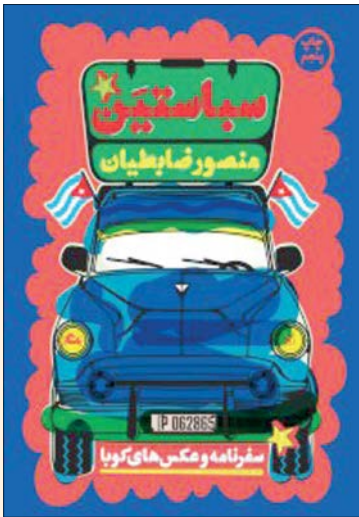


گردش در کوبا همراه با یک روزنامه نگار

# سفر به سرزمین کاسترو و چه گوارا



او در این سفرنامه شرح بازدیدش از چند شهر و چند نقطه دیدنی از کوبا را آورده است؛ با همان قلم روان و ساده و البته صمیمی همیشگی؛ البته این بار مقصد سفر کشوری است که با وجود دور بودن جغرافیایی اش از ایران حداقل به واسطه روحیه مهمان نوازی خاص ساکنانش شباهت زیادی به ایران و مردمش دارد. ضابطیان سعی کرده در روایتش از این سفر، زیبایی و زشتی‌ها را در کنار هم ببیند؛ هم از فقر و مشکلات اقتصادی کوبا نوشته و هم از روحیه مهمان نوازی و خونگرمی و امید به زندگی مردم کوبا. روایتی که بودن هر دو وجه مثبت و منفی در باورپذیرتر شدن آن برای مخاطب موثر است.

آبی آمریکاست که در رنج کشیدن از دست آمریکایی‌ها دست کمی از ما ایرانی‌ها ندارد. منصور ضابطیان که پیش از این چند مورد از سفرنامه‌های او را در این صفحه معرفی کرده‌ایم، احتمالاً یکی از معدود ایرانی‌هایی است که رنج سفر طولانی تا کوبا را به جان خریده تا سرزمین انقلابی قاره آمریکا را از نزدیک ببیند و ماحصل سفرش را در سفرنامه‌ای با عنوان «سیاستین» منتشر کند. اصلی‌ترین میزبان کوبایی ضابطیان در این سفر که به زبان اسپانیولی صحبت می‌کند، به جای تلفظ اسم «ضابطیان»، او را «سیاستین» می‌خواند و این اسم تا پایان سفر روی او می‌ماند!

احسان سالمی

روزنامه‌نگار

اگر جزو آن دسته از آدم‌هایی هستید که برای خرید کتاب به میدان انقلاب تهران می‌روید، احتمالاً در گوشه و کنار بساط دستفروش‌های انقلاب، تصاویری از ارنستو چه گوارا را با مدل خاص کلاه و ریشش دیده‌اید. مردی که یکی از نمادهای انقلاب کوبا بود. البته احتمالاً اطلاعات اغلب ما ایرانی‌ها به واسطه فاصله بسیار زیاد جغرافیایی ما از کوبا بیشتر در حد شناختن آدم‌هایی مثل چه گوارا و فیدل کاسترو محدود باشد؛ اما واقعیت این است که کوبا یکی از همسایگان

## اطلاعات فوری

عنوان: سیاستین  
زیر عنوان: سفرنامه و عکس‌های کوبا  
نویسنده: منصور ضابطیان  
ناشر: نشر مثلث  
تعداد صفحات: ۱۵۱  
قیمت: ۲۰ هزار تومان  
پیش‌بینی زمان مطالعه: ۴ تا ۶ روز

سرنوشت جالب حشرات در کوبا

## فقر تمیز!

ضابطیان در بخش‌های مختلفی از این سفر از نکات جالب توجهی نوشته که به عنوان یک روزنامه‌نگار به چشمش آمده و سعی کرده تا برای توصیف بهتر شرایط مقصد سفرش برای مخاطبان سیاستین آنها را با دقت توصیف کند. او درباره چند ویژگی جالب کوبایی‌ها می‌نویسد: «فقر همیشه با خودش کثیفی و بیماری می‌آورد. بی‌سلیقگی و بی‌مبالاتی هم... اما اینجا با وجود همه کمبودها، جای تمیزی است. در حاشیه خیابان - حتی کوچه‌های خاکی - کمتر زباله‌ای پیدا می‌شود. حتی یک مگس و پشه و سوسک هم نمی‌بینم. البته نبودن حشرات شاید به دلیل فعالیت‌های گسترده‌ای باشد که دولت انجام می‌دهد. در روزهایی که در کوبا هستم سمپاشی وسیعی علیه حشرات در جریان است. از همین بابت هیچ خانه‌ای پنجره توری ندارد، اما هیچ پشه‌ای هم وارد خانه نمی‌شود. همین جنگ علیه پشه در ماه‌های دیگر علیه سوسک‌ها و موش‌ها و... با سم‌های ویژه خودشان انجام می‌شود. این که در این سمپاشی‌های گسترده، اکوسیستم هم در نظر گرفته می‌شود را نمی‌دانم، اما دست کم می‌دانم جنگ موفقی از آب درآمد.»

هاوانا مهم‌ترین موزه ماشین‌های دهه ۱۹۴۰

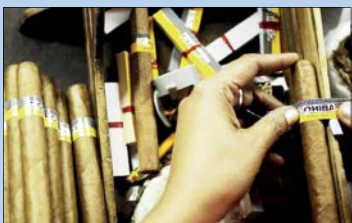
## کوبایی‌ها، مکانیک‌های حرفه‌ای



کوبا ویژگی‌های جالب توجه دیگری نیز دارد که ضابطیان در سفر خود به بعضی از آنها اشاره می‌کند: «آمریکایی‌ها تا پیش از انقلاب ۱۹۵۹ دارایی‌های فراوانی در کوبا داشتند. بسیاری از ثروتمندان ویلاهای مجلل داشتند و از آن مهم‌تر ماشین‌هایی که نماد تجمل در آن سال‌ها بود. بلافاصله بعد از پیروزی کاسترو و یارانش، آمریکایی‌ها از کوبا فرار می‌کنند. فراری که چندان هم سخت نبوده. فاصله هاوانا [پایتخت کوبا] تا ایالت فلوریدا فقط ۱۵۰ کیلومتر است. آنها که فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند، اموال منقول و غیرمنقول‌شان را می‌گذارند و می‌روند که مهم‌ترین‌شان مجموعه‌ای از همان ماشین‌هاست. موتور بسیاری از آنها بعدتر با موتورهای کمپانی اشکودا جابه‌جا شد و قطعه‌قطعه تغییر کرد. همین مسأله بسیاری از کوبایی‌ها را تبدیل به مکانیک‌های ماهری کرده که از عهده هر کاری برمی‌آیند. این شرایط، کوبا و به ویژه هاوانا را تبدیل کرده به مهم‌ترین موزه ماشین‌های دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰. در کمتر جایی از شهر این ماشین‌ها را نمی‌بینی. بعضی‌هایشان که تر و تمیزترند و سرپایر، خوراک گردشگران است.»

نیشکر، قهوه و سیگار برگ؛ سوغات کوبا

## نی‌هایی که از جدایی حکایت نمی‌کنند!



سیگار برگ یکی از تولیدات خاص کوبایی‌هاست. سیگاری که طرز تهیه ویژه‌ای هم دارد: «می‌رسیم به مزرعه‌های توتون. زمین‌های وسیعی که تا چشم کار می‌کند گسترده شده‌اند. تصور این بود که اینجا از بوی توتون گیج می‌شوم اما هیچ بویی از این برگ‌ها نمی‌آید. حتی وقتی برگ تازه‌شان را توی دست‌له می‌کنم. اما کنار مزرعه‌ها، سوله‌های سرپوشیده بزرگی است که داخلشان

حصار بندی شده و برگ‌ها در تاریکی روی آن حصارها خشک می‌شوند. مردی که صاحب سوله است، می‌رود پشت میزی می‌نشیند و ما را هم دور خودش جمع می‌کند و مرد شروع می‌کند به توضیح این که فرآیند تولید سیگار برگ چگونه است. مقداری برگ خشک‌شده را روی میز می‌ریزد و با تیغی تیز شروع می‌کند به خرد کردن آنها. مرد مثل آب خوردن آن را انجام می‌دهد. برگ‌ها را خرد می‌کند و آنها را می‌ریزد روی یک برگ پهن و آنها را می‌پیچد. سرش را قیچی می‌کند و می‌گذارد تا چند روزی بماند. مزرعه‌های نیشکر هم سرراهند و مزرعه‌های قهوه. چند لیوان بیایی آب نیشکر می‌خورم. نوشیدنی‌ای که در جهان بهترین است. انگار نیشکر اینجا به اصل خود بازمی‌گردد و حکایتی خاص دارد که ربطی به جدایی مورد نظر مولانا ندارد.»

